

## السلام علیک یا بنت موسی بن جعفر (س)

ای دختر و خواهر ولایت  
بر ارض و سما ملیکه در قم  
معصومه به کتیبه و به عصمت  
در کوی تو زنده، جان مرده  
در قصر تو جبرئیل حاجب  
گفتند و شنیده اند ز آغاز  
حاجت نبود مرا بر آن در  
قم قبله خازن بهشت است  
قم شهر مقدس قیام است  
قم تربت پاک پیکر توست  
گر فاطمه دفن شد شبانه  
کی گفته نهان زماست آن قبر  
آن قبر که در مدینه شد گم  
مریم به برت اگر نشیند  
سازد به سلام سرو قد خم  
روزی که به قم قدم نهادی  
آن روز قرار از ملک رفت  
تایید چو موکبت ز صحرا  
در خاک رهت ز عجز و ناله  
با گریه شوق و شاخه گل  
دل بود که بود محفل تو  
آن پیر که سید زمان بود  
گردید به گرد کاروانت  
بردند ترابه گریه هودج  
از شوق تو ای بتول دوم  
کای مردم قم به پای خیزید  
آذین به بهشت قم ببندید  
قم شام نبود تا که در آن  
قم شام نبود تا که از سنگ  
قم کوفه نبود تا که خواهر  
حاشا که قم این جفا پذیرد  
بستند به گرد میهمان صف  
قم مهمان را عزیز خواند  
«میثم» همه عمر آن چه را گفت

### سازگار

حریم فاطمه، بنت پیمبر است اینجا  
بیوس با ادب آنرا که آن در است اینجا  
وجود حضرت معصومه، گوهر است اینجا  
که جای گفتن الله اکبر است اینجا  
برای من ز دو صد خلد برتر است اینجا  
یگانه دختر زهرای اطهر است اینجا  
که مورد نظر حی داور است اینجا  
عجب ز فیض دمش روح پرور است اینجا  
که در تاج سر هفت کشور است اینجا  
چرا که مطلع خورشید انور است اینجا

رواق دختر موسی بن جعفر است اینجا  
در بهشت برین گر طلب کنی به خدا  
زمین قم به مثل چون صدق بود، آری  
ببند عقد نماز اندرین مقام رفیع  
مخوان به خلد برینم زکوی او واعظ!  
حبیبه حق و ریحانه رسول و علی  
بیوس از سر صدق و صفا ضریحش را  
مسیح زنده شود در حریم این بانو  
زمین موکب اجلال فاطمه بنگر  
فروغ روضه او پرتو افکن است به مهر

که مهر و ماه هم از ذره کمتر است اینجا  
که خاک در گه او زیب افسر است اینجا  
که از فروغ ولایت منور است اینجا  
عجب مدار که دخت پیمبر است اینجا  
که از تصور و از وصف برتر است اینجا  
که جای مردم پاک و مطهر است اینجا  
که فیض روح، ز لطف میسر است اینجا  
چرا که نور دو چشمان حیدر است اینجا  
که نور حق به جمالت برابر است اینجا  
مرا که سایه لطف تو بر سر است اینجا  
چرا که دختر موسی بن جعفر است اینجا

اگر به دیده ادراک بنگری، بینی  
از آن شدند سلاطین مقیم در کوبش  
کند بدرگه او سجده صبحدم خورشید  
اگر تجلی حق بینی از در و دیوار  
تبارک الله از این روضه بلند رواق  
برو طهارت دل کن، بیا به روضه او  
از آن پناه به کوی تو آرم ای بانو  
مرا که نام بود (حیدر) آمدم به درت  
زمین قم شد روشن از آن به غیب و شهود  
ز آفتاب قیامت غمی نخواهد بود  
سزد که «معجزه»! قم همچنان بهشت بود

### حیدر معجزه تهرانی

سحر چون گل شکفتم با تیسّم  
در او لطف و صفا یابد تجسم  
غبار محنت و رنج و تألم  
زبان را نیست یارای تکلم  
گرامی خواهر سلطان هشتم  
اگر داری از او چشم ترجم  
بفردوسش بود حق تقدم  
کند مریم در این مکتب تعلم  
فروزان تر ز مهر و ماه و انجم  
که قم شد کعبه حاجات مردم  
کند طبع خدا دادش ترم  
نهاده رخ پی عرض نظم  
دگر رخشان چو ماه از وادی قم

شبی گشتم مقیم گلشن قم  
بلی چون گل شود با گل مقابل  
چه گلزاری که می روید نسیمش  
چه بانویی که در اوصاف ذاتش  
یگانه دختر باب الحوائج  
میوش از آستان فاطمه چشم  
بر این در هر که سایه روی اخلاص  
زهی معصومه کاندر زهد و عصمت  
نگهبانند کشور را دو گوهر  
از آن مردم ز قم جویند حاجت  
«رسا» در وصف گلهای نبوت  
بخاک آستانش دادخواهان  
یکی تابان چو خورشید از خراسان

### قاسم رسا

موجی انگیخت نام آن قم کرد  
سر بر افراشت آیتی از قم  
از کویری بزرگ و بوی حجاز  
عشق بر پا سراچه دل کرد  
کعبه صادقانه دنیا شد  
سعی دیگر صفای دیگر یافت  
قبله عشق گشت خاک درش  
سر نهادند و، تن رها کردند  
نوشداروی زخم جان جستند  
خاکبازان آن دیار شدند  
تا که مهر نماز شد آن خاک  
پایگاه حدیث و قرآن شد  
زین جهت، تالی نجف گردید  
هر چه از عزت و شرف، همه یافت  
شهر خون، شهر علم، شهر قیام  
و ز کمال ادب ثمر حسته  
وان دلستان پراز ترانه دل  
در طواف تو عارفان زده صف

باز بحر کرم، تلاطم کرد  
تا خط روشنی نگردد گم  
سر بر افراشت بیت دیگر باز  
هاجری در کویر منزل کرد  
آشیانی ز صدق بر پا شد  
ریگزارش بهای گوهر یافت  
گشت جن و ملک طواف گرش  
سرخوشان، رو به آن سرا کردند  
درمندان شفا از آن جستند  
عارفانی که محو یار شدند  
آن چنان سرفراز شد آن خاک  
ساحتش جلوه گاه ایمان شد  
گوهر علم را صدف گردید  
قم، چو فیض وجود فاطمه یافت  
گشت امّ القری و گشت بنام  
ای جمال از تو زیب و فر حسته!  
آستان تو، آشیانه دل  
زایران تو زایران شرف

خاک کوی تو مایه برکات  
در گهت قبله توسل عام  
رنگ وبویی ز کاظمین در آن  
عطر جان، بوی آشنا دارد  
ای تو اسلام را بتولِ دگر  
زهره آسمانِ تقوایی  
از تبار نجوم باهره ای  
زاده دامن هدایی تو  
گلی از گلستان «طاهای» پی  
سپایه «والضحی» بسر داری  
رسته از شاخسار «یاسینی»  
خاندان تو، خاندان امید  
عقل، سرمایه کیان شماسست  
علم اگر پرتو شما گیرد  
وز شما بهره گر هنر دارد  
زیور راستی ز نام شماسست  
شیوه مهتری و راه درست  
هر کجا نوری از صفاست در آن  
گردن جود، در کمند شماسست  
قله های بلند ایثارید  
هر که از داد و دین نشان دارد  
بی شما در حیات رونق نیست  
من بدین خانه آدمم به نیاز  
دردمندم دواي دل خواهم  
گرچه درمانده ای تهی دستم  
شرمسارم از آنکه پر گنهم  
ای شما رویگاه درویشان  
رانده زین خاندان «حمید» مباد  
گر نه امید طاعت است مرا

پیت نورانی تو باب نجات  
پر ز ورد و دعا و ذکر و سلام  
نقشی از مضع حسین در آن  
نکته روضه رضا دارد  
شیعه را بضعة الرسول دگر  
بر سریر عفاف، زهرایی  
وارث عصمتی و طاهره ای  
دری از درج «انما» پی تو  
رشک خورشید عالم آرای  
رختی از «هل اتی» ببر داری  
«فاطمه» خوی و، «زینب» آئینی  
منزل وحی و مظهر توحید  
فضل، میراث جاودان شماسست  
در کف از روشنی عصا گیرد  
جلوه در جمله بحر و بر دارد  
مردمی جرعه نوش جام شماسست  
جز ز رسم شما نشاید جست  
برقی از صفوت شماسست در آن  
همه هستی نیازمند شماسست  
نخل های کریم پر بارید  
خیمه در سایه سارتان دارد  
دور از خانه شما حق نیست  
ای ولی نعمتان خسته نواز  
و ز طیبیان شغای دل خواهم  
بانگ «لا تقنطوا» شنیدستم  
خانه زادم اگرچه رو سیهم  
دست گیریدم ای صفاکیشان  
کس از این خانه ناامید مباد  
بر تو چشم شفاعت است مرا

### حمید سبزواری

ای ازلیت به تربت تو مخمّر  
آیت رحمت زجلوه توهویدا  
جودت هم بسترا، به فیض مقدس  
پرده کشدگرکه عصمت توبه اجسام  
جلوه توایزدی رامجلی  
گویم واجب ترا، نه آنت رتبت  
ممکن اندر لباس واجب پیدا  
ممکن اماچه ممکن، علت امکان  
ممکن امایگانه واسطه فیض  
ممکن اما نمود هستی ازوی  
وین نه عجب زآنکه نوراوست ززهرا  
نورخدا درسول اکرم پیدا  
وز وی تابان شده به حضرت زهرا  
این است آن نورکرمشیت کن، کرد  
این است آن نورکزنجلی قدرت  
شیطان عالم شدی اگرکه بدین نور  
آبروی ممکنات جمله ازاین نور

وی ابدیت به طلعت تومقرّر  
رایت قدرت درآستین تومضمیر  
لطف هم بالشا، به صدرمصدر  
عالم اجسام گردد، عالم دیگر  
عصمت توسرمختفی رامظهر  
خوانم ممکن ترا، ممکن برتر  
واجبی اندر ردای امکان مظهر  
واجب، اما شعاع خالق اکبر  
فیض به مهتررسدوزان پس کهنتر  
ممکن اما زمکنات فزون تر  
نوروی ازحیدراست واوزیمبر  
کردنجلی زوی به حیدرصفر  
اینک ظاهرز دخت موسی جعفر  
عالم، آن کاودرعالم است منور  
دادبه دوشیزگان هستی زیور  
ناگفتی، آدم زخاک هست و من آذر  
گرنبدی، باطل آمدندسراسر

جلوه این خودعرض نمودعرض را  
 عیسی مریم به پیشگاهش دربان  
 این يك چون دیده بان فراشده بردار  
 یاکه دوظفلنددرحریم جلالش  
 این يك انجیل رانمایدازحفظ  
 گرکه نگفتی امام هستم برخلق  
 فاش بگفتم که این رسول خدای است  
 دخترجزفاطمه نیابداین سان  
 دخترچون این دوازمشیمه قدرت  
 آن يك امواج علم راشده مبدا  
 این يك ازخطابش مجلی  
 این يك بفرق انبیاشده تارك  
 این يك درعالم جلالت كعبه  
 لم یلدبسته لب وگرنه بگفتم  
 این يك كون ومكانش بسنه به مقنع  
 چادرآن يك حجاب عصمت ایرد  
 آن يك برملك لایزالی تارك  
 تابشی ازلطف آن بهشت مخلد  
 قطره ای ازجودآن بحارسیماوی  
 آن يك خاك مدینه كرده مزین  
 خاك قم این كرده ازشرافت جنت  
 عرصه قم غیرت بهشت برین است  
 زبیداگرخاك قم به عرش كندفخر  
 خاکی عجب خاك، آبروی خلابق  
 گرکه شنیدندی این قصیده «هندي»  
 آن يك طوطی صفت همی نسرودی  
 وین يك قمری نمط هماره نگفتی

ظلش بخشود، جوهریت جوهر  
 موسی عمران به باگاهیش چاکر  
 وین يك چون قایقان معطی بردر  
 ازپی تکمیل نفس آمده مضطر  
 وآن يك تورات رابخواندازبر  
 موسی جعفر، ولی حضرت داور  
 معجزه اش می بودهمانادختر  
 صلب پدرراوهم مشیمه مادر  
 نامدونایددگرهماره مقدر  
 وین يك افواج حلم راشده مصدر  
 وین يك معدوم ازعقابش مستر  
 وین يك اندرسراولیارامغفر  
 وین يك درملك کبریائی میشر  
 دخت خداینداین دنورمطهر  
 وین يك ملك جهانش بسنه به معجر  
 معجراین يك نقاب عفت داور  
 این يك برعرش کبریائی افسر  
 سایه ای ازقهر این جحیم مقعر  
 رشحه ای ازفیض این ذخایراغیر  
 صفحه قم رانموده این يك انور  
 آب مدینه نموده آن يك کوش  
 بلکه بهشتش یساولی است برابر  
 شایدگلولح رابایدهمسر  
 ملجأبرمسلم وپناه به کافر  
 شاعرشیراز و آن ادیب سخنور  
 ای به جلالت زافرینش برتر  
 ای که جهان ازرخ توگشته منور

### حضرت امام خمینی (ره)

باز بحر کرم، تلاطم کرد  
 تا خط روشنی نگردد گم  
 سر بر افراشت بیت دیگر باز  
 هاجری در کویر منزل کرد  
 آشیانی ز صدق بر پا شد  
 ریگزارش بهای گوهر یافت  
 گشت جن وملك طواف گرش  
 سرخوشان، رو به آن سرا کردند  
 دردمندان شفا از آن جستند  
 عارفانی که محو یار شدند  
 آن چنان سرافراز شد آن خاك  
 ساختنش جلوه گاه ایمان شد  
 گوهر علم را صدف گردید  
 قم، چو فیض وجود فاطمه یافت  
 گشت امّ القری و گشت بنام  
 ای جمال از تو زیب و فر جسته !  
 آستان تو، آشیانه دل  
 زایران تو زایران شرف  
 خاك کوی تو مایه برکات

موجی انگیخت نام آن قم کرد  
 سر بر افراشت آیتی از قم  
 از کویری برنگ و بوی حجاز  
 عشق بر پا سراجی دل کرد  
 کعبه صادقانه دنیا شد  
 سعی دیگر صفای دیگر یافت  
 قبله عشق گشت خاك درش  
 سر نهادند و، تن رها کردند  
 نوشداروی زخم جان جستند  
 خاکبازان آن دیار شدند  
 تا که مهر نماز شد آن خاك  
 پایگاه حدیث و قرآن شد  
 زین جهت، تالی نجف گردید  
 هر چه از عزت و شرف، همه یافت  
 شهر خون، شهر علم، شهر قیام  
 و ز کمال ادب ثمر جسته  
 وان دلستان پراز ترانه دل  
 در طواف تو عارفان زده صف  
 بیت نورانی تو باب نجات

در گهت قبله توسّل عام  
رنگ و بویی ز کاظمین در آن  
عطر جان، بوی آشنا دارد  
ای تو اسلام را بتولِ دگر  
زهره آسمانِ تقوایی  
از تبار نجوم باهره ای  
زاده دامن هدایی تو  
گلی از گلستان «طاها» پی  
سایه «والضحی» بسر داری  
رسته از شاخسار «یاسینی»  
خاندان تو، خاندان امید  
عقل، سرمایه کیان شماسست  
علم اگر پرتو شما گیرد  
وز شما بهره گر هنر دارد  
زیور راستی ز نام شماسست  
شیوه مهتری و راه درست  
هر کجا نوری از صفاست در آن  
گردن جود، در کمند شماسست  
قله های بلند ایثارید  
هر که از داد و دین نشان دارد  
بی شما در حیات رونق نیست  
من بدین خانه آدمم به نیاز  
دردمندم دواي دل خواهم  
گرچه درمانده ای تهی دستم  
شرمسارم از آنکه پر گنهم  
ای شما رویگاه درویشان  
رانده زین خاندان «حمید» مباد  
گر نه امید طاعت است مرا

پُر ز ورد و دعا و ذکر و سلام  
نقشی از مضعِ حسین در آن  
نکته روضه رضا دارد  
شیعه را بضعة الرسولِ دگر  
بر سریر عفاف، زهرایی  
وارث عصمتی و طاهره ای  
دری از درج «انما» پی تو  
رشک خورشید عالم آرایی  
رختی از «هل اتی» ببر داری  
«فاطمه» خوی و، «زینب» آئینی  
منزل وحی و مظهر توحید  
فضل، میراث جاودان شماسست  
در کف از روشنی عصا گیرد  
جلوه در جمله بحر و بر دارد  
مردمی جرعه نوش جام شماسست  
جز ز رسم شما نشاید جست  
برقی از صفوت شماسست در آن  
همه هستی نیازمند شماسست  
نخل های کریم پر بارید  
خیمه در سایه سارتان دارد  
دور از خانه شما حق نیست  
ای ولی نعمتان خسته نواز  
و ز طبیبان شفای دل خواهم  
بانگ «لا تقنطوا» شنیدستم  
خانه زادم اگرچه رو سیهم  
دست گیریدم ای صفاکیشان  
کس از این خانه ناامید مباد  
بر تو چشم شفاعت است مرا

### حمید سبزواری

به دیوار و در این بیت توحید  
بود این بارگاه خلد آذین  
مزار حضرت معصومه اینجاست  
چو اینجا شد چراغ عشق روشن  
بود این درگه از ابواب رحمت  
که اشک عاشقان شد جویبارش  
تو ای زائر به تعظیم شعائر  
بیا اینجا به اشک خود وضو کن  
بیا خیز و بخوان اذن دخولش  
به اذن حیدر و زهرای اطهر  
قدم چون می نهی داخل از این در  
زند چون حلقه براین درگدائی  
که: ای سائل! دعایت مستجاب است  
بخواه از رحمت حق هر چه خواهی  
«حسان»، قم که دارالمؤمنین است

فروغ عترت و قرآن توان دید  
حریم دخت هفتم خسرو دین  
رضا را خواهر مظلومه اینجاست  
به دلها این حرم شد پرتو افکن  
در باغی است از باغ جنت  
نمی گردد خزان هرگز بهارش  
ببوس این درگه پر نور و طاهر  
بیا جان خود اینجا شست و شو کن  
اجازت از خداگیر ورسولش  
به اذن یازده معصوم دیگر  
بگو بسم الله و الله اکبر  
به گوش جان او آید ندائی  
محب آل عصمت، کامیاب است  
که بی حد است الطاف الهی  
در باغ بهشت اندر زمین است

### حبیب چایچیان «حسان»

شهرها انگشترند و «قم» ، نگین  
 تربت قم، قبله عشق و وفاست  
 مرقد معصومه «ع» چشم شهر ما  
 دختری از اهل بیت آفتاب  
 در حریمش مرغ دل پر می زند  
 هر دلی اینجاست مجذوب حرم  
 این حرم باشد ملائک را مطاف  
 دیده پاکان به قبرش دوخته  
 حوزه قم هاله ای بر گرد آن  
 قم همیشه رفته راه مستقیم  
 شهر خون، شهر شرف، شهر جهاد  
 هرکجا را هر چه سیرت داده اند  
 نقطه قاف قیامند اهل قم  
 اهل قم ز اول ولایت داشتند  
 اهل قم از یاوران «قائم» اند  
 دختر موسی بن جعفر «ع» را درود  
 قم، همواره حجت روی زمین  
 شهر علم و شهر ایمان و صفاست  
 مهر او چانه‌های ما را کهریا  
 وارث در حیا، گنج حجاب  
 هر گرفتار آمده، در می زند  
 جان، اسیر رشته جود و کرم  
 زائران را ارمغان، عشق و عفاف  
 عصمت و پاکی از آن آموخته  
 فقه و احکام خدا را مرزبان  
 بوده در مهد هدایتها مقیم  
 شهر فقه و حوزه، علم و اجتهاد  
 اهل قم را هم بصیرت داده اند  
 برق تیغ بی نیامند اهل قم  
 در دل و در دیده آیت داشتند  
 در قیام و پیشتاری دائمند  
 کز عنایاتش تراوید این سرود

### حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی

ای دختر عقل و خواهر دین  
 عصمت شده پای بند موبت  
 ای میوه شاخسار توحید  
 وی گوهر تاج آدمیت  
 شیطان به خطاب قم برانند  
 کاین خانه بهشت و جای خواست  
 اندر حرم تو عقل مات است  
 جسمی که در این زمین نهان است  
 این ماه منیر و مهر تابان  
 ایران شده نور بخش ارواح  
 هر کس به درت به یک امید است  
 وی گوهر دُرّ عزّ و تمکین  
 ای علم و عمل مقیم کوبت  
 همشیره ماه ودخیت خورشید  
 فرخنده نگین خاتمیت  
 پس تخت تو را به قم نشانند  
 ناموس خدای جایش اینجاست  
 زین خاک که چشمه حیات است  
 جانی است که در تن جهان است  
 عکسی بود از قم و خراسان  
 مشکات صفت عرش و کرسی  
 محتاج تر از همه «وحیدی» است

### آیت الله وحیدی خراسانی

مهر علیها السلام  
 کریم اهل بیت

این بارگاه قدس که از عرش برتر است  
پاکیزه گوهر صدف عصمت بتول  
وإلا تبار خواهر سلطان دین رضا  
عزت نگر که حرمت طوف حریم او  
جنات عدن اگر طلبی زین حرم در آی  
هر سر بر آستان ملك پاسبان او  
آینه های بقعه آیین طراز او  
در زیر پای زائر این بارگاه قدس  
اینجا نماز را به خشوع و ادب گزار  
پس ساطع است نور نماز و دعای خلق  
آدم به امر تو ز نهانخانه عدم  
جز آن که سر ز عجز بساییم روی خاک  
ای خالقی که وصف جلال و جمال تو  
یا رب به حق قافله سالاران نبیا  
عقل نخست و صادر اول که نام وی  
یارب به حق سید و سالار اولیا  
با اشک چشم، ابر کرم بر سر یتیم  
یارب به حق «فاطمه» آن کوثری که او  
خونی که داد سرور آزادگان «حسین»  
یارب به «مجتبی» که شیباه بهشت را  
مسموم ز هر کین که جگر پاره های او  
یارب به خون شاه شهیدان کربلا  
خونی که دامن شفق از انعکاس آن  
یارب به حق سید سجاد آن امام  
در منتهای اوج بلاغت صحیفه اش  
یارب به علم حضرت باقر که گاه موج  
عطر نبی رسد به مشام از کلام او  
یارب به صدق حضرت «صادق» که تا ابد  
ای وای من که عارض گلگون او به زهر  
یارب به حلم حضرت سلطان دین «رضا»  
شاهی که صدر مسند ارشاد، گاه بحث  
یارب به حق جود امام نهم «جواد»  
ابن الرضا چو «عیسی» و «یحیی» به کودکی  
یارب به حرمت «حسن» عسکری که او  
عمری به جرم عصمت و تقوی و زهد و علم  
یارب به حق قائم بر حق امام عصر  
نوح زمان و قطب جهان کز حریم غیب  
یارب به حق عصمت «معصومه» کز شرف  
کاین در به روی خلق دو عالم گشوده دار  
خورشید شعله ای ز شعاع رواق او  
توفیق گفت و طبع «ریاضی» چو گل شکفت  
سال هزار و سیصد و هشتاد و نه بود

آرامگاه دختر موسی بن جعفر است  
یعنی که نور دیده زهرای اطهر است  
فخر زنان عالم و خاتون محشر است  
با حرمت طواف امامان برابر است  
کاین آستان عرش نشان، هشتمین در است  
ساییده شد بهشت برینش مقرر است  
روشنگر تشعشع خورشید خاور است  
گیسوی حور و یال ملك، مفرش در است  
کاین فرش زیر پای تو، جبریل را پر است  
با ساق عرش ساحت گیتی منور است  
تا سر سرای منزل هستی مسافر است  
از ما به پیشگاه خدایی چه در خور است  
از عقل و فهم و وهم و گمان جمله برتر است  
آن صدر کائنات که آخر پیمبر است  
زیب اذان و زیور مجرب و منبر است  
کز وجه او تجلی الله اکبر است  
پا ابر تیغ، صاعقه بی بر ستمگر است  
أمّ الائمہ عصمت کبرای داور است  
مرهون حسن تربیت و شیر مادر است  
در باغ خلد، سید و سالار و سرور است  
در طشت از شماره فزون تر ز اختر است  
کازرده حنجر از دم خونین خنجر است  
همرنگ داغ در جگر لاله مضر است  
کز آم و آب تقارن سعد به اکبر است  
گویی «زبور» دیگر و «داود» دیگر است  
دریای بی کران پر از در و گوهر است  
عطری که رشك مشك و عیبراست و عنبر است  
چون آفتاب بر سر دین سایه گستر است  
همچون شعار آل علی، سبز منظر است  
آن کز شرف، مدام نگهبان کیشور است  
عقل مجسم آمد و علم مصور است  
کز عشق، همچو مهر فلک، ذره پرور است  
قطب و امام و مرشد و مولا و مهتر است  
نقش نگین حلقه چندین معسکر است  
در حلقه محاصره چند لشکر است  
کانگشت او به گردش افلاک محور است  
خلق خدای را به خداوند رهبر است  
او را پدر امام و امامی برادر است  
تا خاک ما به آب ولایت مخمر است  
تا نور او در آینه ها زیب و زیور است  
آنجا که آفتاب هم از ذره کمتر است  
سالی که کار آینه کاری، میسر است

سید محمد علی ریاضی یزدی

کریمه اهل بیت  
علیها السلام

به آئین دگر بر آستان کبریا، اینجا  
که جان را می دهد آینه لطفش جلا، اینجا  
اگر درمان درخویش می خواهی، بیای اینجا  
که درد را دوا اینجا، که رنجت را شفا اینجا  
بر آر ز سوز سینه درد آشنا اینجا  
که نور آذین بود چون ساحت ام القرا اینجا  
شب آسری، فروغ جاودان مصطفی اینجا  
که از او می تراود عطر چان مرتضی اینجا  
ز بام آشنائی، زاده خیرالنسا اینجا  
به بوی چشمه سار زندگی بخش بقا اینجا  
که می جویم رضای او به تسلیم و رضا اینجا

بر آر از آستین معرفت دست دعا اینجا  
به چشم دل نظر کن بر حریم دختر موسی  
مجو از خیل بیدر دان دواى درد بی درمان  
صدای قدسیان بشنو که می آید به گوش جان  
بریز اشك نیازی در نمازستان بی خویشی  
حریم یثرب و بطحاست گوئی مرقد پاکش  
فضای قدس، معراج حقیقت، بزم او آذنی  
بنام آیزد، که خاک پاک او بوی نجف دارد  
ترا پرواز خواهد داد تا اوج خدا جوئی  
بر آى از ظلمت هستی، که خضر آمد به سر مستی  
منم «مشفق» غباری دامن افشان در هواى او

### عباس مشفق کاشانی

❖ هیئت منتظران حضرت مهدی (عج) ❖

<http://hayat-montazaran.blogfa.com>

❖ گروه فرهنگی و هنری منتظران مهدی (عج) ❖

[email:ahmadalvandi@gmail.com](mailto:ahmadalvandi@gmail.com)

کریمه اهل بیت  
علیها السلام